[**زندگینامه: محمد علی جهان آرا ۱۳۳۳ - ۱۳۶۰**](https://www.hamshahrionline.ir/news/215770/%D8%B2%D9%86%D8%AF%DA%AF%DB%8C%D9%86%D8%A7%D9%85%D9%87-%D9%85%D8%AD%D9%85%D8%AF-%D8%B9%D9%84%DB%8C-%D8%AC%D9%87%D8%A7%D9%86-%D8%A2%D8%B1%D8%A7-%DB%B1%DB%B3%DB%B3%DB%B3-%DB%B1%DB%B3%DB%B6%DB%B0)

محمد ملاحسینی: محمد علی جهان آرا، در سال ۱۳۳۳ در خانواده تهی‌دست، ولی با ایمان در خرمشهر دیده به جهان گشود.



او هم چون سایر اعضای خانواده خویش، عشق فراوانی به خاندان عصمت و طهارت داشت. جهان آرا از ۱۵ سالگی به صف مبارزه بر ضد طاغوت پیوست و در سال ۱۳۴۹، به عضویت گروه حزب الله خرمشهر درآمد و پابه پای افراد این گروه، تلاش وسیعی را در براندازی رژیم پهلوی آغاز کرد.

* [مجله زندگینامه دفاع مقدس](http://hamshahrionline.ir/details/192653) / [نهادها و تجهیزات دفاعی ایران](http://hamshahrionline.ir/details/75211) / [دفاع مقدس](http://www.hamshahrionline.ir/details/62923) /

دوران جوانی شهید جهان آرا، هم زمان با حکومت پهلوی بود و با پیروزی انقلاب اسلامی در ۲۲ بهمن سال ۱۳۵۷، آرزوی دیرینه  جهان آرا به تحقق پیوست و شادمان از پیروزی انقلاب اسلامی، کوشش بی وقفه ای را در راه حراست از دستاوردهای انقلاب آغاز کرد.

* [عملیات بیت‌المقدس](http://hamshahrionline.ir/details/215385) / [سالروز آزادسازی خرمشهر](http://www.hamshahrionline.ir/details/81907) / [اینفوگرافی؛ شرح عملیات بیت‌المقدس](http://hamshahrionline.ir/details/215520)

محمد جهان آرا از بزرگ مردانی بود که نقش بسیار مهمی در تشکیل سپاه پاسداران خرمشهر ایفا کرد. او پس از تشکیل سپاه خرمشهر، به مبارزه خویش با عوامل استکبار و منافقان سرعت بیش‌تری بخشید و با عوامل مزدوری که از خارج مرزها تحریک و تغذیه می شدند، مردانه جنگید.

جهان آرا با ابراز لیاقت خود در این راه، به فرماندهی سپاه خرمشهر منصوب گردید و در این سمت، بسیاری از توطئه هایی را که بر ضد نظام اسلامی طراحی می شد، خنثی کرد. فداکاری و از جان گذشتگی این سردار شهیدْ در جریان رزم خونین خرمشهر زبانزد همگان و نام او، تداعی کننده استقامت و پایداری در برابر تجاوز بعثیان بود.

وی در جبهه‌های نبرد به ویژه در سنگرهای گرم آبادان و خرمشهر، ضربه‌های کمرشکن بر متجاوزان بعثی وارد کرد. تلاش، مجاهدت، استقامت، صبر، پایداری و از همه مهم تر فرماندهی خردمندانه او، در پیروزی بر دشمن متجاوز نقش عمده ای داشت.

با شروع جنگ تحمیلی و تجاوز وحشیانه رژیم مزدور صدام بر ضد جمهوری اسلامی ایران، و حمله وحشیانه ارتش بعث به خرمشهر، سپاه پاسداران خرمشهر به فرماندهی شهید جهان آرا، استوار و جان بر کف در برابر دشمن مقاومت کرده، حماسه‌ای ماندگار آفریدند.

یک سال حضور مداوم شهید جهان آرا در جبهه نبرد، از وی متفکری نظامی و برنامه ریز در میدان جهاد ساخته بود. از این رو، در اوایل سال ۱۳۶۰ با حفظ سمت فرماندهی سپاه خرمشهر، به سمت فرماندهی سپاه پاسداران اهواز و سرپرستی ستاد منطقه هشت سپاه منصوب گردید. بدین ترتیب، دور تازه ای از فعالیت های رزمیِ شهید جهان آرا آغاز شد و آن شهید عزیز، برای پاسداری از ارزش ها و دستاوردهای نظام و انقلاب، بیش از پیش همت گماشت.

نام «خونین شهر» برای همیشه در تاریخ پرافتخار این سرزمین با رشادت‌های دلاورمردانی چون جهان‌آرا می‌درخشد. خرمشهر مظهر مبارزه، فداکاری، ایثار و از خودگذشتگی جوانانی است که چون شمع سوختند تا ارزش های انقلاب زنده بماند.

شهید جهان آرا، بزرگ مردی که با مقاومت و درایت وی، خرمشهر نه تنها خونین شهر شد، بلکه چشمه جوشان و موج خروشانِ خون شدند که رژیم بعث را به شکست واداشت وسراسر میهن اسلامی را گلستان ساخت. شهید محمد جهان آرا، یکی از هزاران شهید گلگون کفن این انقلاب از خطه خونین شهر است که فرماندهی سپاه شهیدان این شهر را به عهده داشت. افسوس که خورشید وجودش زود غروب کرد و به خیل یاران شهیدش پیوست.

اخلاص و ارادات شهید جهان آرا به امام خمینی رحمه الله زبانزد همگان بوده و او به خاطر همین عشق به اسلام و امام، خستگی نمی‌شناخت. جهان آرا در دوران سخت دفاع مقدس، در مسیر به بار نشستن خون شهیدان، آسایش و آرامش را بر خود حرام کرده، مردانه در مقابل متجاوزان بعثی ایستاد.

او از رادمردان خط مقدم مبارزه در شهرهای آبادان و خرمشهر بود. شهید جهان آرا هم چنین در هدایت حرکت های مردمی و بسیج نیروهای نظامی و سازماندهی آنان بر ضد نیروهای بعثی و منافقانْ نقش عمده ای به عهده داشت؛ زیرا از نظر وی، کسانی که در مقابل انقلاب و امام ایستاده بودند، قابل گذشت نبودند.

خواهر ایشان در این باره چنین می گوید: «یکی از خصوصیات او این بود که وقتی انسان با او برخورد می کرد، خیلی آرام بود، ولی در برابر کسانی که در مقابل انقلاب ایستاده بودند اصلاً گذشت نداشت.

تهذیب نفس، پالایش روان از آلودگی های دنیوی، تواضع و فروتنی، اخلاص و خدابینی، از اوصاف معنوی شهید جهان آرا بود. او همواره چنان عمل می کرد که گویی خدا را در همه کارهایش به روشنی می بیند. هیچ وقت تکبر و خودنمایی در کارهایش راه نمی یافت. با این که فرماندهی سپاه خرمشهر و اهواز را برعهده داشت، هیچ گاه احساس برتری بر سایر رزمندگان در او مشاهده نمی شد.

پدر ایشان در این باره می گوید: «محمد جهان آرا با دیگر سپاهیان هیچ فرقی نمی کرد و عنوان فرماندهی مطرح نبود.

شهید جهان آرا از خودنمایی، تظاهر و شهرت طلبی گریزان بود. شهید محمد جهان آرا، مرد فضیلت و تقوا و نمونه ای از مردان خدا بود. او از نظر فروتنی در مرتبه ای عالی قرار داشت و برای دیگرانْ احترام و ارزش فراوانی قائل بود و برای رزمندگان سپاه خرمشهر و اهواز، پدری مهربان و شایسته به شمار می آمد. برای خدا سخن می گفت و پیوسته به یاد خدا بود.

خواهر ایشان در این باره می گوید: «از آن جا که عاشق اسلام و امام بود، آرامش نداشت و شبانه روز در اختیار مردم بود و کار می کرد. وقتی با او درباره امام بحث می شد، آن چنان از امام صحبت می کرد و آن چنان از خصوصیات امام می گفت که گویی امام در جلوی او نشسته است. او با تمام وجود امام را درک می کرد».

سلام بر خرمشهر، سلام بر شهیدان سرافراز خونین شهر. سلام بر جهان آرا، بزرگ مردی که با شهادت خویش، درد را به مهمانی دل ها فرستاد. جهان آرا، فرمانده رشید و سربلندی بود که خرمشهر و اهواز، سرفرازی و عزت را با رشادت های او به نظاره نشست. از این رو، هنگامی که خبر شهادت وی به گوش مردم رسید، چه بسیار سینه هایی سوزان و چشمان پر اشک که او را بدرقه کردند و عاشقانه بر مزار پاکش گریستند. روح این شهید والامقام شاد، و نامش در دفتر عشق و ایثار جاودان باد.

او به راستی پاسداری نمونه و اسوه بود که با دل سوزی فراوان، در راه پیروزی ارتش اسلام بر کافران بعثی تلاش می کرد و سرانجام در این راه جان خویش را به جان آفرین بخشید. یاد این سردار شهید همواره در خاطر دل ها مستدام باد!

شهادت

هشتم مهرماه سال ۱۳۶۰ در حالی که سرداران و سربازان فاتح ارتش اسلام پس از رزمی بی امان با بعثیان متجاوز، با سرافرازی از جبهه نبرد حق علیه باطل بر می گشتند، هواپیمایی که این عزیزان را به تهران می آورد، درحوالی کهریزک دچار سانحه غم انگیزی گشته و سقوط کرد.



در این حادثه، علاوه بر شهید شدن تعدادی از رزمندگان اسلام، فرمانده سرافراز و نامور سپاه خرمشهر، محمد علی جهان آرا به همراه چهار سردار بزرگ اسلام سرلشگر فلاحی جانشین رئیس ستاد مشترک ارتش، سرتیپ نامجو وزیر دفاع، سرتیپ فکوری جانشین رئیس ستاد مشترک ارتش و شهید یوسف کلاهدوز قائم مقام فرمانده سپاه پاسداران انقلاب اسلامی به شهادت رسیدند. یاد همه شهدای انقلاب اسلامی گرامی و نامشان پررهرو باد.

پیام امام خمینی (ره) به مناسبت شهادت جهان آرا

شهید جهان آرا پس از عمری مبارزه، سرانجام در سانحه هوایی کهریزک جان به جان آفرین تسلیم کرد و شربت شهادت نوشید. حضرت امام خمینی رحمه الله به مناسبت وقوع سانحه هوایی و به شهادت رسیدن جهان آرا و یاران هم سنگرش، در پیامی چنین فرمودند:

اینان، خدمت گزار رشید و متعهدی بودند که در انقلاب و پس از پیروزی انقلاب، با سرافرازی و شجاعتْ در راه هدف، و در حال خدمت به میهن اسلامی به جوار رحمت حق تعالی شتافتند. شک نیست که همه باید این راه را برویم و به سوی حق و سرنوشت خویش بشتابیم، پس چه سعادتی بالاتر از آن که در حال جهاد با دشمنان اسلام و خدمت به حق و خلق و مجاهدت در راه هدف و شرف این راه طی شود و چه سعادت مند بودند این شهیدان که دین خود را به اسلام و ملت شریف ایران ادا نموده و به جایگاه مجاهدین و شهدای اسلام شتافتند...»

تجلیل مقام معظم رهبری از شهید محمد جهان آرا

من مایلم اینجا یادی بکنم از محمد جهان آرا، شهید عزیز خرمشهر و شهدایی که در خرمشهر مظلوم آن طور مقاومت کردند. آن روزها بنده در اهواز از نزدیک شاهد قضایا بودم. خرمشهر در واقع هیچ نیروی مسلح نداشت. نه که صد و بیست هزار (مانند بغداد) نداشت بلکه ده هزار، پنج هزار هم نداشت. چند تانک تعمیری از کار افتاده را مرحوم شهید اقارب پرست - که افسر ارتشی بسیار متعهدی بود - از خسروآباد به خرمشهر آورده بود، تعمیر کرد.



(البته این مال بعد است، در خود آن قسمت اصلی خرمشهر نیرویی نبود) محمد جهان آرا و دیگر جوانهای ما در مقابل نیروهای مهاجم عراقی - یک لشکر مجهز زرهی عراقی با یک تیپ نیروی مخصوص و با نود قبضه توپ که شب و روز روی خرمشهر می بارید - سی و پنج روز مقاومت کردند. همانطور که روی بغداد موشک می زدند، خمپاره ها و توپهای سنگین در خرمشهر روی خانه های مردم مرتب می بارید، اما جوانان ما سی و پنج روز مقاومت کردند. بغداد سه روزه تسلیم شد ملت ایران، به این جوانان و رزمندگانتان افتخار کنید. بعد هم که می خواستند خرمشهر را تحویل بگیرند، دوباره سپاه و ارتش و بسیج با نیرویی به مراتب کمتر از نیروی عراقی رفتند خرمشهر را محاصره کردند و حدود پانزده هزار اسیر در یکی دو روز از عراقیها گرفتند.

جنگ تحمیلی هشت ساله ما، داستان عبرت آموز عجیبی است. من نمی دانم چرا بعضی ها در ارائه مسائل افتخار آمیز دوران جنگ تحمیلی کوتاهی می کنند. مقام معظم فرماندهی کل قوا 22/1/1382 نماز جمعه تهران گوشه ای از وصیتنامه انقلاب بیش از هرچیز برای ما یک ابتلای الهی و یک آزمایش تاریخی و اجتماعی است و در جریان این ابتلا باید رنج، محرومیت، مصایب و ناملایمات را با آغوش باز بپذیریم و در برابر آشوبها و فتنه‌ها با خلوص و شهامت بایستیم و از طولانی شدن این ابتلا و افزایش سختیها و ناملایمات نهراسیم، زیرا علاوه بر اینکه خود را از قید آلودگیهای شرکین و وابستگیها، پاک و خالص می‌کنیم، انقلابمان و حرکت امت شهیدپرور، عمیقتر و استوارتر می‌شود و از انحراف و شکست مصون می‌ماند.

وصیت نامه شهید محمد جهان آرا

از روزی که جنگ آغاز شد تا لحظه ای که خرمشهر سقوط کرد یک ماه بطور مداوم کربلا را می دیدم. «ربنا افرغ علینا صبرا و ثبت اقدامنا و انصرنا علی القوم الکافرین

بارپرودگارا، ای رب العالمین، ای غیاث المستغیثین و ای حبیب قلبو الصالحین. تو را شکر می گیوم که شربت شهادت این گونه راه رسیدن انسان به خودت را به من بنده ی فقیر و حقیر و گناهکار خود ارزانی داشتی. من برای کسی وصیتی ندارم ولی یک مشت درد و رنج دارم که بر این صفحه ی کاغذ می خواهم همچون تیری بر قلب سیاه دلانی که این آزادی را حس نکرده اند و بر سر اموال این دنیا ملتی را، امتی را و جهانی را به نیستی و نابودی می کشانند، فرو آورم. خداوندا! تو خود شاهدی که من تعهد این آزادی را با گذراندن تمام وقت و هستی خویش ارج نهادم. با تمام دردها و رنج هایی که بعد از انقلاب بر جانم وارد شد صبر و شکیبایی کردم ولی این را می دانم که این سران تازه به دوران رسیده، نعمت آزادی را درک نکرده اند چون دربند نبوده اند یا در گوشه های تریاهای پاریس، لندن و هامبورگ بوده اند و یا در ...

و تو ای امامم! ای که به اندازه ی تمام قرنها سختی ها و رنج ها کشیدی از دست این نابخردان خرد همه چیزدان! لحظه لحظه ای این زندگی بر تو همچن نوح، موسی و عیسی و محمد (ص) گذشت. ولی تو ای امام و ای عصاره ی تاریخ بدان که با حرکتت، حرکت اسلام را در تاریخ جدید شروع کردی و آزادی مستضعفان جهان را تضمین کردی. ولی ای امام کیست که این همه رنجها و دردهای تو را درک کند؟! کیست که دریابد لحظه ای کوتاهی از این حرکت به هر عنوان، خیانتی به تاریخ انسانیت و کلیه انسان های حاغضر و آینده تاریخ می باشد؟

ای امام! درد تو را، رنج تو را می دانم چه کسانی با جان می خرند، جوان با ایمان، که هستی و زندگی تازه ی خویش را در راه هدف رسیدن حکومت عدل اسلامی فدا می کند. بله ای امام! درد تو را جوانان درک می کنند، اینان که از مال دنیا فقط و فقط رهبری تو را دارند و جان خویش را برای هدفت که اسلام است فدا می کنند.

ای امام تا لحظه ای که خون در رگ های ما جوانان پاک اسلام وجود دارد لحظه ای نمی گذاریم که خط پیامبر گونه تو که به خط انبیاء و اولیاء وصل است به انحراف کشیده شود. ای امام! من به عنوان کسی که شاید کربلای حسینی را در کربلای خرمشهر دیده ام سخنی با تو دارم که از اعماق جانم و از پرپر شدن جوانان خرمشهری برمی خیزد و آن، این است؛ ای امام! از روزی که جنگ آغاز شد تا لحظه ای که خرمشهر سقوط کرد من یک ماه بطور مداوم کربلا را می دیدم هر روز که حمله ی دشمن بر برادران سخت می شد و فریاد آنها بی سیم را از کار می انداخت و هیچ راه نجاتی نبود به اتاق می رفتم، گریه را آغاز می کردم و فریاد می زدم ای رب العالمین بر ما مپسند ذلت و خواری را.

چند خاطره درباره شهید محمد جهان آرا

* اولین بار بود سپاه مى آمدم. دیدم خیلى از بچه هایى که مى‌شناسم، آنجا هستند. بیشترشان رفیق هاى سید على، داداشم بودند. غلام من را دید. پرسید «تو اومده اى اینجا چى کار؟»از این که توى جمع به این شلوغى، یکى من را تحویل گرفت، خیلى ذوق کردم. گفتم «اومدم ببینم چه خبره؟ چه کارى از دست ما بر مى آد؟» صحبت مى کردیم که یکى از ساختمان آمد بیرون. غلام دست او را گرفت. کشید طرف من که معرفیش بکند. گفت «این مثل برادرت، سید علیه.» بلند قد بود. قیافه اش براى من خیلى جذاب بود. نگاهى بهم کرد و گفت «بارک الله». «بارک الله» اش را تا آخر عمر از یادم نمى رود. خیلى خوشم آمد. رفت طرف چند نفر و مشغول صحبت شدند. بس که حواسم بهش بود، غلام را گم کردم. خیلى دلم مى خواست بشناسمش. چند روز توى مسجد جامع دیدمش. صداش میکردند محمد. جهان آرا بود.
* سید محمد از پانزده سالگی مبارزه با رژیم سابق را شروع کرد، او، سیدعلی و تعدادی از بچه‏های خرمشهر گروه حزب‏الله را تشکیل دادند و طوماری از خواست‏هایشان را که نام تمامی آنها در آن ذکر شده بود با خونشان امضا کردند. در همان سال‏ها سید محمد دستگیر شد و شش ماه در زندان بود که پس از آزادی‏اش زندگی مخفی خود را همراه با سیدعلی در گروه منصوریون شروع کردند، سیدعلی پس از اندکی دستگیر شد و به شهادت رسید. پس از پیروزی انقلاب سید محمد به عضویت سپاه درآمد که در زمان فتح خرمشهر و چندی پیش از آن فرمانده سپاه خرمشهر بود. (به روایت پدر شهید)
* پیوند جهان‌آرا و خرمشهر به‌نظر من به علت علاقه زیادی بود که محمد به خرمشهر داشت. جهان‌آرا می‌گفت: مردم خرمشهر مظلوم واقع شده‌اند. به آنها کمکی نشد. تجهیزاتی نیامد. آنان از دل و جان نیرو گذاشتند. جهان‌آرا می‌گفت: من بعضی از شب‌ها جسد بچه‌های خرمشهر را می‌بینم که توسط سگ‌ها تکه‌پاره می‌شود، ولی ما نمی‌توانیم از سنگرها و پناهگاه‌ها خارج شویم و این جنازه‌ها را نجات دهیم. شب و روز جهان‌آرا خرمشهر بود. از روزی که عراق به خرمشهر هجوم آورد، محمد همّ خود را وقف جنگ کرد. (به نقل از همسر شهید)
* امیدی به زنده ماندن نداشتیم. مرگ را می‌دیدیم. بچه‌ها توسط بی‌سیم شهادت‌نامه خود را می‌گفتند و یک نفر پش بی‌سیم یادداشت می‌کرد. صحنه خیلی دردناکی بود. بچه‌ها می‌خواستند شلیک کنند، گفتم: ما که رفتنی هستیم، حداقل بگذارید چند تا از آن‌ها را بزنیم، بعد بمیریم. تانک‌ها همه طرف را می‌زدند و پیش می‌آمدند. با رسیدن آن‌ها به فاصله صد و پنجاه متری دستور آتش دادم. چهار آرپی‌جی داشتیم. با بلند شدن از گودال، اولین تانک را بچه‌ها زدند. دومی در حال عقب‌نشینی بود که به دیوار یکی از منازل بندر برخورد کرد. جیپ فرماندهی پشت سر، به طرف بلوار دنده عقب گرفت. با مشاهده عقب‌نشینی تانک، بلند شدم و داد زدم: الله اکبر، الله اکبر... حمله کنید؛ که دشمن پا به فرار گذاشته بود...(به روایت خود شهید)
* شهید جهان‌آرا در جریان کودتای نوژه به منظور جلوگیری از هرگونه حرکت و اقدام ضدانقلاب در پایگاه سوم دریایی خرمشهر، از سوی شورای تامین استان خوزستان به سمت فرماندهی این پایگاه منصوب گردید و به کمک نیروهای مومن و معتقد، تا تثبیت اوضاع و کشف بخشی از شبکه کودتا در میان عناصر نیروی دریایی، این مسئولیت را عهده‌دار بود. ایشان ضمن اینکه با زیرکی و درایت در خنثی کردن این توطئه عمل می‌کرد، در بین پرسنل نیروی دریایی نیز از مقبولیت خاصی برخوردار بود و همه مجذوب اخلاق، رفتار و برخوردهای اصولی وانقلابی او شده بودند.
* دامادم می‏گوید شب‏هایی که در خرمشهر مستقر بودیم، یک شب نوبت سیدمحمد بود که دو ساعتی پاس دهد، علیرغم وضع جسمی نامناسب عازم محل نگهبانی شد، در همان حال فردی از بچه‏ های بسیجی با او همکلام می‏شود از او می‏پرسد جهان‏ آرا کیست؟ تو او را می‏شناسی و سیدمحمد جواب می‏دهد پاسداری است مثل تو، او می‏گوید نه جهان‏ آرا 45 روز است که با تعداد کمی نیرو جلوی دشمن را گرفته است و سیدمحمد جواب می‏دهد گفتم که او هم یک پاسدار معمولی است، فردای آن روز آن فرد برای گرفتن امضا برگه مرخصی‏ اش راهی اتاق فرماندهی می‏شود می‏بیند که او همان پاسدار در حال پاس شب گذشته است.(به روایت پدر شهید
* همکارانش معتقدند او فرمانده سپاه خرمشهر بود، اما مثل یک سپاهی عادی رفتار می‏کرد، آنها می‏گویند وقتی اسلحه به خرمشهر می‏بردیم و آنجا خالی می‏کردیم جهان‏ آرا اصلاً خسته نمی‏شد. به او می‏گفتند تو چرا خسته نمی‏شوی و او پاسخ می‏داد، وقتی که در رژیم سابق زندگی مخفی داشتم برای کسب درآمد در کوره‏های تهران آجر بار می‏کردم در حالیکه روزه هم بودم، اگر بدنم مقاومت دارد از بابت آن روزها است.(به روایت پدر شهید)
* جانباز عزیز جنگ، برادر محمد نورانی در این باره می گوید: «وارد حیات مدرسه شدم. بوی باروت شدید می آمد. در داخل ساختمان دیدم قتلگاه روز عاشورا است. همین طور بچه ها در خون خودشان می غلطند. اسلحه ام را برداشتم آمدم بیرون، شهید جهان آرا تازه رسیده بود. گفتم: دیدی همه بچه ها را از دست دادیم! در حالی که شدیداً متأثر شده بود، مثل کوه، استوار و مصمم گفت: اگر بچه ها را دادیم اما امام را داریم، ان شاء الله امام خمینی(ره) زنده باشد.»
* ما در مجموع دو سال و دو ماه با هم زندگی کردیم. در این مدت هر لحظه‌اش برایم خاطره‌ای است و یادی که در ذهنم جای عمیقی دارد. یکى از یادهای ماندگار که به خصوصیات ایشان مربوط می‌شود، هدیه دادن محمد به من بود. شاید خیلی از آقایان یادشان برود که روزهای ازدواج، عقد، تولد و عید چه روزهایی است، اما محمد تمام این روزها را به ‌خاطر داشت و امکان نداشت آنها را فراموش کند، حتی اگر من در تهران بودم. این یادکردها همیشه با هدیه مادی هم همراه نبود. هر بار نامه‌ای می‌نوشت و از این روزها یاد می‌کرد. در این نامه‌ها مسئولیت من و خودش را می‌نوشت. نامه‌ای نبود که بنویسد و از امام(ره) یادی نکند. او با همین شیوه روزهای خاص زندگی‌مان را یادآور می‌شد و همه این نامه‌ها را دارم و هنوز برایم عزیز هستند. هر بار که آنها را می‌خوانم می‌بینم چطور این جوان بیست و پنج ساله دارای روحیه لطیف و عمیقی بوده است. روحیه‌ای که در محیط خشن جنگ همچنان پایدار ماند. (به نقل از همسر شهید).